



عملیات بزرگ

عملیات مروراید یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین عملیات‌های دوران هشت سال دفاع مقدس به شمار می‌آید که حاصل هماهنگی و کار اطلاعاتی بی نقص منطقه دوم دریایی ارتش و پایگاه ششم شکاری بود. این عملیات توسط ناوهای موشک‌انداز کلاس پیکان، بالگردهای SH و AB و تیم‌های عملیات ویژه از سوی نیروی دریایی راهبردی ارتش جمهوری اسلامی ایران و با همکاری نیروی هوایی ارتش در شمال خلیج فارس و در محدوده سکوهای البکر و الایمه انجام شد. وسعت سکوی البکر سه هزار متر در ۱۵۰۰ متر بود که شش نفتکش ۳۰۰ هزار تنی در یک زمان می‌توانستند کنار آن پهلو بگیرند و نفت خام عراق را دریافت کنند و به کشور مقصد ببرند.

طی این عملیات که از بامداد روز هفتم آذر ۱۳۵۹ تا عصر آن روز ادامه داشت، بیش از دو سوم توان دریایی ارتش بعث عراق، منهدم و باقیمانده آن نیز در شمال خلیج‌فارس و در منطقه املقصر محبوس شد و خسارات جبران‌ناپذیری به ارتش عراق وارد شد. در این عملیات که به‌منظور جلوگیری از استقرار نیروهای دشمن در سکوی نفتی البکر و الایمه واقع در منطقه فاو انجام شد، شش فروند از ناوهای دشمن شامل چهار فروند ناو مدرن موشک‌انداز اوزا و دو فروند ناو اژدرافکن منهدم شد و تعدادی از موشک‌های پرتاب‌شده از ناوچه‌های دشمن نیز در هوا مورد هدف قرار گرفته و نابود شدند. در این عملیات ضمن یک‌سازری سکوی نفتی البکر و الایمه و اسارت تعدادی از نیروهای عراقی مستقر در آن، سه فروند میگ عراقی توسط ناوهای نیروی دریایی و هواپیماهای جنگنده نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران سرنگون شد. به انجام عملیات مروراید، خسارات انسانی و مالی فراوانی به ارتش صدام وارد شد و آنچه‌اهمیت این عملیات را بیشتر می‌کند، قطع خطوط مواصلاتی رژیم بعث و جلوگیری از تجارت دریایی این کشور بود که در همان روزهای ابتدایی جنگ صورت گرفت. بدین ترتیب ضربه اقتصادی مهلکی به صدام وارد شد و اگر کمک‌های مالی کشورهای دیگر نبود، رژیم صدام نمی‌توانست پس از این بیش از شش ماه جنگ را ادامه دهد.

فرود قهرمانه ۷ تکاور

در روز هفتم آذر سال ۵۹ هفت تکاور دریایی شامل چهار ستوان و سه گروهان، با دو فروند هلیکوپتر به سمت اسکله البکر حرکت کردند. روی اسکله مزبور ۱۰ نیروی رزمی عراقی استقرار داشتند؛ولی مهارت خلبانان هلیکوپتر به حدی بود که تا لحظه رسیدن به اسکله، دشمن یعنی متوجه حضور نیروهای ارتش ایران نمی‌شود.

هفت تکاور در نقطه از پیش تعیین شده سکو هلی برن کرده و در یک رزم هنرمندانه تمام نیروهای دشمن را به اسارت می‌گیرند و بلافاصله مرابن را به فرماندهی بوشهر ابلاغ می‌کنند و در انتظار ناوچه پیکان که از روز گذشته از این بندر به قصد منطقه عملیاتی حرکت کرده بود، می‌نشینند. ایسن ناوچه به فرماندهی ناخدا همتی طبق برنامه حدود ۴ ساعت پس از تسخیر اسکله، در ضلع جنوبی آن پهلو می‌گیرد و اسرای عراقی به آن منتقل می‌شوند.

فرماندهی نیروی دریایی رژیم بعث که از لحظه عملیات متوجه حضور تکاوران ایرانی شده بود، چند شناور رزمی را از بندر املقصر واقع در منتهی‌الای خورعبدالله برای بازپس‌گیری اسکله اعزام می‌کند.

ناوچه پیکان از لحظات اولیه رسیدن به البکر با چند ناوچه و دو فروند جنگنده میگ ۲۳ عراقی درگیر شده و با موشک ضدهوایی یکی از میگ‌ها را منهدم می‌سازد. مأموریت اصلی پیکان حفاظت از نیروهای مستقر بر پایانه نفتی البکر و درگیر کردن و شناسایی شناورهای رزمی عراق است.

این ماجراها در کتاب «موج‌ها و کوسه‌های خلیج فارس» به این شرح توصیف شده است: «...همگی در آنجا خیره‌شان به عقد دریا مانده است. گوش تیز کرده بودند به آب‌هایی که در تاریکی به سیاهی می‌زد و حالا قدری هم از ناآرامی‌اش کمتر شده بود و دیگر موج‌های سسهمگین دیوانه‌وار به دیوارهای بتونی اسکله کوبیده نمی‌شد. در سکوت مردان، لخطا به کندی می‌گذشت. با شنیده شدن صدای انفجاری از دور دست‌های دریا، هرکس حرفی می‌زد: «به نظرم صدای انفجار گلوله‌های توپ پیکان بود!»

«بهرت نیست برای اطمینان با آنها تماس برقرار کنیم؟»

«گران نباشید. پیکان قهرمان به تنهایی به چند روزی را با خانواده رفته بودیم. به یکی از باغهای کرج رفته بودیم برای گردش و استراحت. خلوت بود. تقریباً به جز ما کسی نبود. ولی هنوز خیلی گذشته بود که بمباران هواپیماهای عراقی شروع شد در جایی که ما بودیم هیچ خطری وجود نداشت.

طولی نکشید که جمعیت زیادی اون

اطراف جمع شدند. مردم برای در امان ماندن از بمب‌های عراقی به باغهای اطراف پناه آورده بودند.

صاحب باغ با خوشحالی از حضور مردم و فروش محصولاش گفت: «خدا کنه صدام هر روز بمبارون کنه لاقال یکی این‌ورها پیدا بشه!» حامد با شنیدن این حرف خیلی ناراحت شد. در حالی که معلوم می‌شد به‌سختی خودشو کنترل می‌کنه گفت: « بهتره زودتر این‌جا رو ترک کنیم. من تهران کار دارم! دیرم می‌شه!»

از خود نشان داد تا جایی که از سوی سازمان

شهید فرامرز (حامد) ابراهیمی ۲۷ آبان ۱۳۴۵ ه‍.زمن با سوم شعبان در محله نارمک تهران متولد شد. از خانواده‌ای که با محرومیت آشنا بود ولی طوری او را تربیت کرد که به محرومیت و فقر اهمیتی نمی‌داد و پدر و مادرش هرگز ندیدند که او در این خصوص لب به شکایت گشوده باشد. بعدها که که توانایی بیشتری داشت، فقر را بیشتر می‌پسندید. به دوستانش همیشه در این باره می‌گفت: «خدا صابران را دوست دارد و دلش به آیات قرآن دربار صبر قرص و محکم بود.» یکی از اطرافیان وی می‌گوید: «حامد از ابتدا دل رتوفی داشت و بسیار کم حرف بود و در دوستی‌ها خیلی حساسیت داشت، حضور در جلسات قرآن و مراسم مذهبی در مسجد محل از برنامه‌های ثابت او در دوران نوجوانی بود.»

حامد در دوران دبستان استعداد ویژه‌ای



چند شناور دشمن؛ حریف است ماشاءالله.

در تاریکی هوا و از آتش انفجار مهیبی، تکاورها از بالای اسکله می‌توانند ناوچه پیکان را ببینند که در قسمت پاشنه‌اش، انفجاری عظیم، اتفاق افتاده است. در میان تکاورها نگرانی موج می‌زند، و فقط سکوت برقرار است. نگاه متعجب و همراه با اضطراب همه، رو به محل وقوع انفجار، سرد و سنگین است! گویی هیچ‌کس نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند ببیند و یا حتی در آن موقعیت بماند که برای ناوچه قهرمان پیکان چه اتفاقی افتاده است!

اما در آن حال با هم پیداست پیکان با درایت ناهوسران حفیظی و در نیم چرخش به موقع از خطر بیخ گوش جسنه است! با این وجود، در جمع تکاورها، هنوز کسی از سلامت و از خطر جستن ناهایی پیکان مطمئن نیست. دقایقی بعد مجدداً

شیخ پیکان در تاریکی مقابل ناپدید می‌شود. رحمان الفتی که به گونه عجیبی از سلامت ناوچه پیکان دلش قرص و محکم است، برای تقویت روحیه افراد تیم‌اش می‌گوید: «پیکان قهرمان، همانند شیر ژبان به‌زودی برمی‌گردد. فکر کنم تا چند دقیقه دیگر همین جا در کنار اسکله پهلو بگیرد.» تکاورها از حرف‌های فرمانده خود؛ دل گرم و آسوده خاطر می‌شوند. دقایقی طول می‌کشد تا سریع خودش را به ناخدا همتی می‌رساند: «توی دریا چه خبر بود فرمانده. چی شد بی خبر از ما گذاشتید و رفتید نا خدا؟!»

ناخدا همتی وقتی آرامش را در چهره کیوان می‌بیند با خونسردی ویژه خودش پاسخ می‌دهد: «خبر خاصی نبود دریا دل. دوتا ناوچه عراقی به خیال خام خودشان قصد داشتند ما رو دراز بزنند و پیکان را غافلگیر کنند. جایتان خالی؛ ما هم زودتر جنینیدم و وجود نحس هر دوتا اوزا را از سطح آب‌های پاک خلیج فارس مات کردیم.»

سعید کیوان که وقوع انفجار بزرگ نزدیک پاشنه پیکان همچنان گوشه ذهنش را می‌خراشد، می‌گوید: «واضح! بگوئید. پس آن انفجارهای دور چی بود. ما که نصف‌العمر شدیم؟!»



ناخدا همتی با همان وقار و خونسردی؛ تبسمی روی لب می‌نشانند و جواب می‌دهد: «چیز مهمی نبوده. آن موضوع هم یک فریب نظامی بود. باید دشمن را یک جورایی از لائانش بیرون می‌کشیدیم. به این خاطر چون می‌دانستم عراقی‌ها روی خط ارتباطی ما هستند، با بی‌سیم اعلام کرده بودیم مهمات‌مان تمام شده و منتظر رسیدن کمک هستیم. دشمن احق هم باورش شده بود. با آن خیالات با پای خودشان به سرعت جلو آمدند تا مثلاً قبل از رسیدن مهمات کار ما را یکسره کنند. ما هم اجازه دادیم تا پیش‌تر نبایند. وقتی کاملاً در تیررس ما قرار گرفتند. آن وقت گرفتیم‌شان زیر آتش.»

کیوان از سر شوق کف می‌زند. ناخدا ادامه می‌دهد: «قبل از آنکه با ادامه آتش‌بار هر دو ناوچه را به قعر آب روانه کنیم، از فرماندهی دستور رسید درگیر نشویم. آن وقت ما هم رهاایشان کردیم. هر دو شناور با خسارت‌های زیادی که دیده بودند، فرار را بر ر ترجیح دادند.»

دقایقی نمی‌گذرد که فانتوم‌ها از پایگاه بوشهر برای حمایت از پیکان به پرواز درمی‌آیند. توجیه بیشتر خدمه پیکان به آسمان و حمله هوایی دشمن است. خلبان خلعتبری با جنگنده‌اش از فراز منطقه به خوبی می‌تواند صحنه‌های رزم را در سطح آب‌های خلیج فارس مشاهده کند. ارتباط ناخدا همتی فرمانده پیکان با سامانه گیرنده‌های هواپیماهای به پرواز درآمده شنیده می‌شود. فرمانده پیکان با فریاد می‌گوید: «ناوچه‌های دشمن را به جهنم بفرستید!»

میدان، میدان شجاعت است و ایثار. دشمن برای شکست شیرمردان ایران‌زمین از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند. اما نیروی ایمان و هوشیاری و صلابت تکاوران ارتش جمهوری اسلامی فراتر از مکر و زر حرامیان است.

کتاب «هفت تکاور روی اسکله» شرح نبرد ۷ دل‌یرم نیروی دریایی ارتش در لحظات حساس و نفس‌گیر عملیات مروراید است. عملیاتی غرور آفرین که مرکب از هفت تکاور، هوادر یا، ناوچه پیکان و دیگر واحدهای شناور نیروی دریایی ارتش بود و موجب شد جمهوری اسلامی بتواند وضعیت اقتصادی جنگ را کنترل کند. به عبارت دیگر، رژیم بعث عراق تا پایان جنگ دیگر نتوانست از خلیج فارس نفت صادر کند... آنچه در ادامه می‌خوانید گزارشی از این عملیات غرور آفرین است که با بریده‌هایی از کتاب «موج‌ها و کوسه‌های خلیج فارس» نوشته محمدعلی گودینی که برگزیده جایزه ملی خلیج فارس در سال ۱۳۹۸ شده است که به رویارویی ناوچه‌ها جوادان پیکان و ۷ تکاور دلیر ارتش، با دشمن می‌پردازد. زینت شده است.

سید محمد مشکوة الممالک

مروری بر کتاب «موج‌ها و کوسه‌های خلیج فارس»



نیم ساعتی از اسکله خارج می‌شود و هر مرتبه هم به انهدام قایق‌ها و شناورهایی که روی صفحه رادار پیدا می‌شوند، دقایقی بعد مجددا به کنار اسکله بر می‌گردد! از آن پس رحمان الفتی فرمانده گروه تا صبح نخوابیده است! تنها گاهی برای دقایقی چشم بر هم می‌گذارد، هر بار هم بلافاصله با تیراندازی‌های پیکان به هدف‌ها و یا از صدای قایق‌های در حال فرار دشمن، جرتش پاره می‌شود. عقربه ساعت روی شش صبح است. یک ناوچه دیگر عراقی همراه با نیروهای روی عرشه‌اش به حالت فرار از اسکله جدا می‌شود. پیکان با چند گلوله دقیق توپ، آن را هم به قعر آب‌های خلیج فارس می‌فرستد.

پیکان در پناه سازه فلزی پایانه، تا صبح در برابر حملات ۵ ناوچه و تعدادی جنگنده عراقی مقاومت می‌کند تا این که نیروی دریایی یعنی با تمام قوا و کد نابدید شدن خلبان از سر تعجب می‌گوید: «الله اکبر. پیش از اینکه شلیک کنم تیر غیب آنها را از سطح دریا محو کرده است؟!»

خلبان این بار معطل نمی‌کند و با موشک‌های آماده، دو اوزای دیگر را هدف قرار می‌دهد و سپس با چرخشی؛ به جنگنده همراهش می‌گوید: «جای من را در میدان نبرد پر کن ساجدی!» این دفعه نوبت خلبان ساجدی آماده است تا با جنگنده‌اش به اوزاهای دیگری که بعد از غرق شدن عجیب دو فروند از آنها، در حال گریختن به دهانه املقصر هستند بورش ببرد. خلبان خلعتبری وقتی می‌بیند موشک‌های جنگنده خلبان ساجدی سه فروند ناوچه دشمن را به قعر آب‌های خلیج فارس فرستاد، فریاد می‌زند: «الله اکبر. استقامت!»

بعد با یک گردش، به خلبان ساجدی می‌گوید: «حالا تو دور بز. من جای تو را پر می‌کنم.» ایسن دفعه صدای ناخدا همتی فرمانده جوان ناوچه پیکان شنیده می‌شود: «دو فروند ناوچه قبلی دشمن در حال فرار به سمت ام القصر هستند. قبل از آنکه از روی صفحه رادار من محو شوند، کارشان را بسازید.»

خلبان خلعتبری وقتی فرار ناوچه‌ها را از صحنه نبرد دریایی می‌بیند، خطاب به ناوچه‌ها می‌گوید: «کجا می‌روید. پس چرا به طرف جزیره بوبیان کوبت در می‌روید. سکان را بچرخان خائن بی‌وطن، عراق از این سمت است!»

با خودش پوزخند می‌زند و پیش از آنکه ناوچه‌ها از صفحه رادار پیکان محو گردند، رو به ناوچه‌ها یورش می‌برد. یک مایل مانده به آب‌های کوبت، یک ناوچه طعمه موشک جنگنده خلبان خلعتبری می‌گردد و دقیقه‌ای بعد در میان دود و آتش به قعر آب‌های خلیج فارس فرو می‌رود!

خلبان خلعتبری، آماده نابودی دومین ناوچه است که وارد آب‌های کوبت می‌شود. او با افسوس اهی می‌کشد و با خودش می‌گوید: «حیف شد!» دور

که می‌زند، می‌گوید: «لعنتی ترسو، حیف که در رفتی. والا تو را هم فرستاده بودم به قعر جهنم، کنار بقیه رفقای نابکارت!»

در حالی که ساعت از ۱۲:۳۰ می‌گذرد پیکان که در صفحه رادارش دیگر هدفی مشاهده نمی‌کند از اسکله البکر جدا می‌گردد تا به بوشهر مراجعه نماید؛ اما ناگهان سبیل موشک‌های پرتعداد ناوچه اوزای عراق (که به اسکله الایمه واقع در ۱۲ مایلی آن نقطه چسبیده بود) می‌شود...»

صفحه ۷

دوشنبه ۲۲ آذر ۱۴۰۰

۸ جمادی‌الاول ۱۴۴۳ – شماره ۲۲۹۱۳



دور دست‌هاست، تازه متوجه می‌شود به علت شتایی که برای افراشتن پرچم داشته است، طنابی برای نصب پرچم همراه خودش نیاورده است! در همان حال در بی چاره‌جویی برای رفع اشکال، نگاهش به کابل آنتن تلویزیون روی دکل می‌افتد. با خیال راحت نفسی می‌کشد و با تبسمی بر لب؛ سریع با کارد سنگری همراهش، کابل تلویزیونی را قطع می‌کند و از آن بجای طناب استفاده می‌کند و پرچم سه رنگ جمهوری اسلامی را بر فراز بلندترین نقطه اسکله دشمن به اهتزاز در می‌آورد. ناصری در عزت و غرور غرق شده است که می‌بیند تکاوران دیگر؛ از روی اسکله رو به پرچم در اهتزاز؛ ادای احترام نظامی می‌کنند. او با دیدن دوستانش در حالی که از سر شوق موفقیت، در پوست خود نمی‌گنجند؛ از همان ارتفاع، رو به پرچم بر افراشته ادای احترام نظامی کرده و با خود می‌گوید: «حالا که تا اینجا آمده‌ام، بهتر است از همین فراز، اطراف را هم خوب سیاحت کنم.»

با این خیال؛ نگاهش اول رو به جزیره بوبیان کوبت کشیده می‌شود. بعد از آن به سمت سواحل عراق بر می‌گردد، او با تعجب می‌بیند یک ناوچه عراقی رو به سمت تأسیسات تحت تصرف در حال حرکت است. از همان جا با فریاد می‌خواهد حرکت و نزدیک شدن ناوچه دشمن را به اسکله سکوی البکر را سوار کرد و به ساحل برد.

ساعت دو بعد از ظهر پنج آذر روی سکو پیاده شدیم و ساعت ۴:۲۰ دقیقه اعلام کردیم سکو را کامل پاک سازی کرده و در اختیار داریم و بیش از ۵۰ نفر اسیر گرفتیم. منطقه امن را نیز برای پهلوگیری ناوچه پیکان مشخص کردیم. بعد از تسلط بر سکو کار دیگر ما به اهتزاز در آوردن پرچم جمهوری اسلامی ایران بود یعنی پرچم کشور را باید روی دکل اصلی بالا می‌بردیم تا نشان دهم سکو را گرفتیم و همین باعث تحریک دشمن می‌شد تا به دریا بیاید. برای این کار من ۴۰۰ پله را برای نصب پرچم ایران در بالای سکو بالا رفتم و پرچم را نصب کردم. آنجا دیدم یک ناوچه دشمن در سکوی الایمه، یعنی سکوی کناری، کمین گرفته بلافاصله پایین آمدم با هوادریا تماس گرفتم، خلبان تیزپرواز نیروی دریایی ناوچه عراقی را منهدم کرد. در کتاب «موج‌ها و کوسه‌های خلیج فارس» در این باره می‌خوانیم:

«... ناصری که در کنار رحمان الفتی ایستاده، به اطلاع او می‌رساند: چند دقیقه بعد یکی از فانتوم‌های جنگنده ایرانی، با پرواز در منطقه، ناوچه مهاجم را هدف قرار می‌دهد و آن را در نیمه راه رسیدن به اسکله، در کنار لاشه سائیر ناوچه‌های دشمن به عمق آب‌های خلیج فارس می‌فرستد...»

ما با در اهتزاز نگه داشتن پرچم جمهوری اسلامی ایران بر سکوی البکر نتوانستیم نیروی دریایی عراق را به تدریج به دریا بکشانیم و یگان‌های شناور، ناوچه پیکان، ۷ افسر تکاور روی سکو و هوادریا از عصر پنج آذر ۵۹ تا روز ۶ آذر با عراقی‌ها درگیری داشته باشیم. در نهایت آن عملیات منجر به انهدام ۱۳ فروند میگ ۷، ۲ فروند ناوچه اوزا، ۲ فروند ناو نیروبر عراقی شد و می‌توان گفت تقریباً نیروی دریایی عراق به کلی در این عملیات از بین رفت. نیروی دریایی ایران صدام را شوکه کرد برنامه ریزی ما برای عملیات مروراید حساب شده بود و این عملیات بدون عیب و نقص با پیروزی به اجرا درآمد.هفت تکاور ایرانی ۲۸ ساعت روی سکوی البکر ماندند، از ما هفت تکاور در برگشت دو نفر شهید شدند. اهمیت عملیات مروراید آن بود که مقتم آذر ۱۳۵۹ (وقتی سکوی البکر را منهدم کردیم و برگشتیم عراق تا پایان جنگ مقدس را بر فراز دکل بزرگ مخابراتی که بلندترین نقطه اسکله است، نصب کنم.»

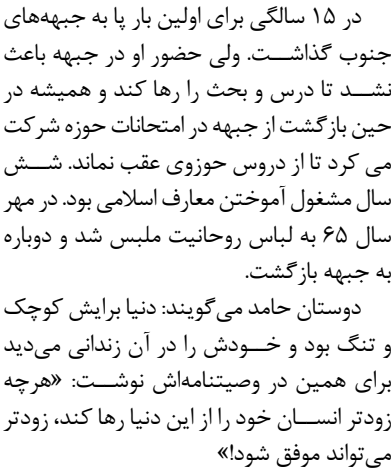
تنها راه رسیدن به نقطه اوج دکل، بالا رفتن از پله‌های بی شماری است که ماریج دور دکل دیده می‌شود. ناصری همان طور که با شتاب از پله‌های مارپیچ دکل مخابراتی بالا می‌رود، تعداد پله‌ها را هم برای خودش شمارش می‌کند: «چهارصد و هیچصد. چهارصد و نوزده. چهارصد و بیست... الله اکبر!» غرش تکبیر ناصری در صدای ناهنجار هواپیماهای جنگی بالای سرش می‌پیچد. نگاهش برمی‌گردد رو به سمتی که یک فروند فانتوم ایرانی در تعقیب میگ قراری عراقی است! پس از لحظاتی با تاشش جنگنده ایرانی، میگ قرمز مورد هدف قرار می‌گیرد و در حال سوختن و به حالت شیرجه در کام آب‌های موج خلیج فارس سقوط می‌کند. ناصری با هم در اوج قلّه دکل مخابراتی دشمن تیراندازی می‌دهد. این مرتبه آسوده‌خاطر از پیروزی جنگنده خلبان ایرانی بر میگ عراقی، پرچم بزرگ همراهش را آماده نصب می‌کند. درحالی که یک نگاهش به درگیری هوایی در گوشه‌ای در

بسیجی با یعنی‌ها بر اثر اصابت تیر مستقیم خمپاره به گردنش به شهادت رسید. پیکر پاکش در قطعه ۵۱ بهشت رهرا آرمید.

جملات مناجات با خدا چنان در روح و جان حامد نفوذ کرده بود که وصیتنامه‌اش مملو است از دعاهای زیبا و ناب: «... خدایا از غضب و خشمتم بازم دار و به قله بلند رزایت و خشنودی خود برسان... ای کریم چه لذت‌بخش می‌بود اگر من را به قسرب خود انتخاب می‌نمودی تا از تو روی نگردانم و غیر از تو الهی نجویم!»

یکی از نزدیکان شهید می‌گوید: یکی از برنامه‌های همیشگی حامد این بود که شب‌ها سوره مبارکه واقعه و الرحمن را قبل از خواب می‌خواند و همیشه سفارش به تقوا می‌کرد و اطاعت از رهبری و شرکت در نمازهای جماعت و خصوصاً نمازجمعه را به همه توصیه می‌کرد.

به نعمت‌های خدا مغرور نشویم، همیشه او را شکر کنیم، هم در زبان و هم در عمل.



۱۵ سالگی برای اولین بار با ره جبهه‌های جنوب گذاشت. ولی حضور او در جبهه باعث نشد تا درس و بحث را رها کند و همیشه در حین بازگشت از جبهه در امتحانات حوزه شرکت می‌کرد تا از دروس حوزوی عقب نماند. شش سال مشغول آموختن معارف اسلامی بود. در مهر سال ۶۵ به لباس روحانیت ملیس شد و دوباره به جبهه بازگشت.

دوستان حامد می‌گویند: دنیا برایش کوچک و تنگ بود و خودش را در آن زندانی می‌دید

برای همین در وصیتنامه‌اش نوشت: «هرچه زودتر انسان خود را از این دنیا رها کند، زودتر می‌تواند موفق شود!»

یکی از دوستان شهید می‌گوید: حامد صبح روز شهادتش غسل شهادت کرده بود و هنگام شهادت با آب کمی که برای خوردن داشت، وضو گرفته بود که به شهادت رسید.

حامد ابراهیمی در ۳۰ دی ۶۵ در عملیات کربلای پنجم در درگیری مستقیم نیروهای



در این دوران روزها درس می‌خواند و شب‌ها به پاسداری از مناطق مختلف شهر می‌پرداخت.